

وضع به جا گذاشتند و آن همه طعام و شربت و حلوا پایمال آن جهال خسارت مآل گشته تا یک هفته هر که به آن صحرا می رفت از آن اطعمه و حلویات کاسه های شکسته و درست پرمی کردند و می بردند و تا مدتها طعمه و حوش و طیور و گدایان از نزدیک و دور مدار از آنجا می گذرانیدند، و بعد از چند گاه پادشاه فریدون جاه فرمان فرمود که مرتضی قلی سلطان پرناک جسد مطهر شاه دین پناه را از آن خاک پاک بیرون آورده و نقل مشهد رضیه رضویه نموده... دفن نمایند...^۱»

تسلیت شاه عباس

در نامه ای که شاه عباس به شاه سلیم در تعزیت جلال الدین اکبر (به قلم نصیر طوسی) نگاشته است از جمله چنین آمده است: «... ازین حادثه جانگداز و واقعه اندوه فزا، عیش محفل بهشت مشاکل منقص شد و صفای خاطر خورشید مآثر غبار آلود گشت، ملالت تمام و اقسام اندوه و آلام روی نمود افسوس و هزار افسوس که دنیا خارستان غم و محنت، نه گلشن فرح و راحت و گیتی سرای نفرت و وحشت نه مسکن انس و سلوت اما چه توان کرد، از تلخی ایام، تجرع چنین شربتهای ناگوار بسیار افتد، کدام دل که از این واقعه خون نیست و کدام دیده که ازین خونابه جگرگون نه...^۲»



مراسم تشییع جنازه یک رجل سیاسی در عهد صفویه

۱. محمودبن هدایت الله نطنزی: نقاوة الآثار، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، ص ۳۴ به بعد.

۲. اسناد تاریخی عهد صفویه، پیشین، ص ۳۰۱.

مراسم تدفین

«کارری» که در اواخر عهد صفویه به ایران آمده است در سفرنامه خود می نویسد: «اگر از دعا سودی حاصل نشود و بیمار در گذرد همه اطرافیان بخصوص زنان داد و فریاد و نوحه و زاری راه می اندازند و با صدای گریه شروع به ذکر نیکبها و آرزوهای مرده می کنند، و کسی را پیش داروغه می فرستند تا اجازه حمل و شستشو و دفن صادر کند سپس ملای مسجد می آید و جسد درون تابوت برای دفن به گورستان حمل می شود، در راه از عابرین برای حمل جنازه کمک می گیرند، در مراسم تشییع جنازه بزرگان، اسبهای متعددی هم به چشم می خورد که روی یکی، عمامه شخص در گذشته، روی دیگری شمشیر و ترکش در کمان وی و روی اسب سوم لباسها و بعضی از وسایل خصوصی زندگی او حمل می گردد... عرض قبرها دو پا و طول و عمق آنها معمولاً شش پاست، جسد را طوری روی خاک قرار می دهند که رویش به سوی مکه باشد... روی قبر ثروتمندان طاق کوچکی تعبیه می کنند پس از مراسم دفن، غذایی به رسم احسان بین فقرا توزیع می کنند، ملاها را علاوه بر پرداخت مبلغی به عنوان حق دفن جهت پذیرایی و مهمانی به منزل دعوت می کنند شرکت دوستان و آشنایان در مراسم چند روزه تعزیه اجباری است: قضات و لشکریان و حقوق بگیران دولت حق گذاشتن ارث ندارند میراث آنها به شاهزاده و خزانه دولت می رسد، فقط اندک چیزی به وراث حقیقی آنان داده می شود ولی در عوض اگر پسر بزرگ آنان شایستگی داشته باشد، مقام و منصب پدر به وی واگذار می شود...»^۱

مراسم عزاداری در بغداد

تاورنیه می نویسد: وقتی که شوهر می میرد، زنش سر را برهنه و گیسوان را پریشان می کند، صورتش را به ته دیگ می مالد و سیاه می کند و با کمال قوت و نیرو به هوا جسته حرکتی می کند که برای خندانن مناسب تر است، تا گریاندن تمام اقوام و دوستان و همسایه ها در خانه میت جمع می شوند، و در کناری حلقه زده منتظر حرکت جنازه می شوند، اما زنها برای همچشمی و رقابت با یکدیگر به کارهای مضحکی دست می زنند

حوالی ظهر خبر درگذشت شاه در شهر پیچید، بلافاصله قوللر آغاسی رئیس غلامان با وضعی پریشان و لباسی پاره‌پاره در گذرگاه نمایان شد و خبر مرگ شاه را به اطلاع عموم رسانید... جنازه شاه را به باغ چهلستون منتقل ساختند و زیر فواره‌ای از مرمر سفید قرار دادند «غسال باشی» که کارش منحصر به غسل درباریان است، جسد را غسل داد، مزد این کار تمام لباسهای متوفی و محتویات جیبهای وی و جواهراتی است که لباسهای او را زینت داده‌اند، حتی روپوشی که جسد را در آن پیچیده‌اند نیز، به انضمام پنجاه تومان به غسال باشی تعلق می‌گیرد، پس از پایان غسل جسد را در یکی از اطاقها می‌گذارند تا برای دفن در مقبره شاهان صفوی به شهر قم حمل کنند. بعد طبق معمول خاندان سلطنتی، طبیب معالج شاه متوفی فوراً توقیف شد، معمولاً در این موارد طبیب را محکوم به مرگ می‌کنند یا حبس ابد یا نفی بلد، شنیدم وی را به حبس ابد محکوم کردند... تا پایان ایام عزاداری یعنی روز تاجگذاری شاه جدید، برای آمرزش روح شاه، هر روز از مطبخ شاهی هزار کنگری، بشقاب بزرگ پلو به ملایان و فقرا داده می‌شد. شاه سلیمان در پنجاه و سه سالگی بعد از سی سال سلطنت درگذشت...»^۱

کارری در صفحات بعد سفرنامه خود می‌نویسد: «قریب صد شتر و قاطر حامل جلوا و اغذیه دیگر پیشاپیش جنازه شاه سلیمان به راه افتادند، سپس جنازه در تخت روانی پوشیده از حریر سیاه زربفت که به چهار شتر بسته شده بود به حرکت درآمد و به دنبال آن نظر آغا، وزیر دربار و به پشت سر وی دیگر درباریان و حواشی پیاده به تشییع پرداختند دو سر کرده عالی مرتبه هر یک عطر سوزی زرین در دست گرفته و در تمام طول راه چوبهای معطر می‌سوزانیدند، در دنبال آنها جمعی از نواب با آواز ناخوش آیند نوحه و زاری می‌کردند در آخر نیز تخت روان پوشیده از حریر سبز و قرمز کشیده می‌شد، تمام اینان با پای پیاده به راه ادامه می‌دادند و با سروصدای زیاد، در حالیکه لباسهای پاره پاره در تن داشتند جنازه را دنبال می‌کردند، فقط اعتمادالدوله به علت پیری و کهولت اجازه سواری داشت... در اندک مدتی تشییع کنندگان به قریب ده هزار نفر رسید... در باغ صفی میرزا، جنازه را زیر گنبد بلندی قرار دادند چند تن ملا دور آن نشسته قوللر آغاسی آمد بشقابهای پلو جلو حاضران گذاشتند، همه سیر شدند دوباره راه قم را پیش گرفتند نظم در

حوالی ظهر خبر درگذشت شاه در شهر پیچید، بلافاصله قوللر آغاسی رئیس غلامان با وضعی پریشان و لباسی پاره‌پاره در گذرگاه نمایان شد و خبر مرگ شاه را به اطلاع عموم رسانید... جنازه شاه را به باغ چهلستون منتقل ساختند و زیر فواره‌ای از مرمر سفید قرار دادند «غسال باشی» که کارش منحصر به غسل درباریان است، جسد را غسل داد، مزد این کار تمام لباسهای متوفی و محتویات جیبهای وی و جواهراتی است که لباسهای او را زینت داده‌اند، حتی روپوشی که جسد را در آن پیچیده‌اند نیز، به انضمام پنجاه تومان به غسال باشی تعلق می‌گیرد، پس از پایان غسل جسد را در یکی از اطاقها می‌گذارند تا برای دفن در مقبره شاهان صفوی به شهر قم حمل کنند. بعد طبق معمول خاندان سلطنتی، طبیب معالج شاه متوفی فوراً توقیف شد، معمولاً در این موارد طبیب را محکوم به مرگ می‌کنند یا حبس ابد یا نفی بلد، شنیدم وی را به حبس ابد محکوم کردند... تا پایان ایام عزاداری یعنی روز تاجگذاری شاه جدید، برای آمرزش روح شاه، هر روز از مطبخ شاهی هزار کنگری، بشقاب بزرگ پلو به ملایان و فقرا داده می‌شد. شاه سلیمان در پنجاه و سه سالگی بعد از سی سال سلطنت درگذشت...»^۱.

کارری در صفحات بعد سفرنامه خود می‌نویسد: «قریب صد شتر و قاطر حامل حلوا و اغذیه دیگر پیشاپیش جنازه شاه سلیمان به راه افتادند، سپس جنازه در تخت روانی پوشیده از حریر سیاه زربفت که به چهار شتر بسته شده بود به حرکت درآمد و به دنبال آن نظر آغا، وزیر دربار و به پشت سر وی دیگر درباریان و حواشی پیاده به تشییع پرداختند دو سر کرده عالی مرتبه هر یک عطر سوزی زرین در دست گرفته و در تمام طول راه چوبهای معطر می‌سوزانیدند، در دنبال آنها جمعی از نواب با آواز ناخوش آیند نوحه و زاری می‌کردند در آخر نیز تخت روان پوشیده از حریر سبز و قرمز کشیده می‌شد، تمام اینان با پای پیاده به راه ادامه می‌دادند و با سروصدای زیاد، در حالیکه لباسهای پاره پاره در تن داشتند جنازه را دنبال می‌کردند، فقط اعتمادالدوله به علت پیری و کهولت اجازه سواری داشت... در اندک مدتی تشییع کنندگان به قریب ده هزار نفر رسید... در باغ صفی میرزا، جنازه را زیر گنبد بلندی قرار دادند چند تن ملا دور آن نشسته قوللر آغاسی آمد بشقابهای پلو جلو حاضران گذاشتند، همه سیر شدند دوباره راه قم را پیش گرفتند نظم در

کار نبود دزدیهایی رخ داد گفتند تزئینات اشترها و استرها از میان رفته بود، روستایان سر راه برای نشان دادن حدّ اعلای تأثر گاهی تن خود را زخمی می کردند...^۱»

تشیع جنازه بزرگان

«... در صورتی که کسی از مردم عالیمقام بمیرد همه خدمه تن خود را برهنه می کنند و جلو جنازه به راه می افتند، سینه می زنند، بر دست راست خود زخمی وارد می آورند و گوشت قسمت بیرونی بازو را از بالا تا پایین خراش می دهند پسران متوفی نیز باید همین کار را بکنند، در حدود دویست نفر جنازه را می برند... و ادعیه و اواد می خوانند... مهتران در حالی که نیمی از بدن را برهنه و خویشتن را زخمی کرده اند و خون بر شانه هایشان روان است می روند...^۱»

مراسم سوگواری در ماه محرم و صفر

پس از شهادت امام حسین (ع) سالها مراسم سوگواری آن حضرت به طور عادی صورت می گرفت از عصر آل بویه به بعد سیاستمداران از این سوگواری استفاده های سیاسی می کردند و بعدها در دوره صفویه نیز سلاطین این سلسله شیعیان را بیش از پیش علیه اهل تسنن و عثمانیها تحریک می نمودند و به نام دین خون مخالفان سیاسی خود را به زمین می ریختند. در ایام محرم و صفر آتش اختلافات مذهبی بالا می گرفت در شهرها و حتی دهات و در تکیه ها مراسم عزاداری اجرا می شد. در این محل نخل را که مظهر تابوت حضرت سیدالشهدا بود با کاغذها و پارچه های گرانبها آراسته و آن را که معمولاً بسیار سنگین، و دارای چهار دسته بود به وسیله چهار نفر یا بیشتر به دور میدان یا تکیه می گردانیدند و مردان و زنان و کودکان از زیر آن می گذشتند، غالباً در روز عاشورا بین مؤمنین بر سر حمل نخل از محلی تا محل دیگر اختلاف و نزاعهای خونین درمی گرفت و اهل هر محلی سعی می کرد که نخل محل او گرانبها تر و شماره حمل کنندگان آن بیشتر باشد. از دوره قاجاره برای جلوگیری از خونریزی ژاندارمها بر اینکار نظارت می کردند،

۱. همان کتاب، ص ۹۳ به بعد.

۲. دون ژوان ایرانی ترجمه مسعود رجب نیا، پیشین، ص ۷۶.

برای آنکه خوانندگان به اهمیت اینکار در عهد صفویه واقف گردند قسمتی از فرمان شاه سلطان حسین را راجع به معافیت مردم محله امامزاده اسماعیل از تکلیف یراق‌پوشی ایام عاشورا و بستن نخل (مورخ به سال ۱۱۱۵ هجری) در اینجا نقل می‌کنیم: «حسب فرمان قضا جریان از تاریخ شهر محرم الحرام سنه ۱۱۱۵ رقم مبارک اشرف صادر شد آنکه... در این وقت اهل محله واقعه در جوار امامزاده واجب‌التعظیم و التکریم امامزاده اسماعیل از تکلیف یراق‌پوشی ایام عاشورا و امثال آن از بستن نخل و غیره معاف فرمودیم، داروغگان و عمال دارالسلطنه مزبور... من بعد به هیچ وجه من الوجوه تکلیف یراق‌پوشی و بستن نخل و غیره به اهل محله مزبوره ننمود و ایشان را از امور مزبوره معاف مسلم دانند... هر ساله رقم مجدد طلب ندارند و از فرموده تخلف نوزند...»^۱.

تشییع جنازه محمد طاهریگ

پیترودولاواله، که خود ناظر تشییع جنازه محمد طاهر بوده، می‌نویسد در جلو جنازه جماعتی حرکت می‌کنند و چند علم همراه دارند تعداد این علمها برحسب اهمیت اجتماعی متوفی فرق می‌کند «بعد از حاملین علمها عده‌ای حرکت می‌کنند که دهنه اسبهای متوفی را در دست دارند و شمشیر و تیر و کمان و عمامه او بر پشت این حیوانات قرار گرفته است و تمام افراد فامیل و همچنین کسانی که دهنه اسبها را به دست گرفته‌اند از نیمه برهنه هستند به این معنی که پیراهن و تن‌پوش خود را باز کرده، و از کمر به پایین انداخته‌اند و مستخدمینی که خیلی به او علاقه‌مند بوده‌اند با بازوهای زخمی و خونین به دنبال جنازه روانند... عده‌ای از ملاها و روحانیان به معیت دسته در حرکتند و مرثیه می‌خوانند، منتهی شمع و چراغ در دست آنها نیست در پشت این عده جنازه در تابوت روبازی حمل می‌شود و پس از آن اقوام نزدیک متوفی با عمامه‌های نیمه‌باز که دنباله آنها به این طرف و آن طرف آویزان است و تا روی شانه می‌رسد حرکت می‌کنند... همه شیون و زاری می‌کنند وای وای می‌گویند، امرا و صاحب منصبان و خویشان دور و دوستان با صفوف منظم در حرکتند ولی آنان لباسهای معمولی و رنگارنگ خود را به تن دارند جماعت مشایعین نخست به کنار رودخانه یا محل دیگری برای شستن میت می‌روند

۱. گنجینه آثار تاریخی اصفهان، پیشین، ص ۵۳۵ به بعد.

و سپس با تشریفات مرده را به خاک می سپارند، رجال و مقربین شاه را بدون اجازه مخصوص او دفن نمی کنند...^۱».

مطالب یک وصیت نامه

از دیرباز افراد طبقات ممتاز که دارای مال و منال بودند برای تحصیل ثواب وصیت می کردند که مرد صالحی بنام «وصی» ثلث اموال آنها را در امور خیر نظیر تأسیس مدرسه و بیمارستان و نظایر اینها به مصرف برساند، اینک نمونه‌ای از این وصیت نامه‌ها:

کامل نصابان نقود گنجینه آفرینش و سرمایه داران متاع سفینه دانش و بینش که به رهنمونی تعلیم هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم بر معاملات دارین پی برده اند بر نفع و ضرر معاوضاتشان نیت و قوف تمام حاصل کرد... در روز رستاخیز که محل ظهور رنج و خسران معاملات است به نقص فما ریحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین مغبون نباشند، به غیر از آنکه متاع انفس و اموال را در معرض بیع ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة درآورند تا وقت حلول اجل که موسم ادراک اجر عمل است برات بستان جنان را که به ثمن این مبیاعه شرعیة الارکان ملک ایشان است، در حیطة تصرف و حوزه تملک و تمکین درآورند... و ارباب همم و اصحاب کرم... به قدر مقدور... در صرف اموال دنیویّه بجهت ذخایر اخرویّه به قدم سعی و کوشش نمایند... به روایت صریح من مات بغير وصیة مات میتا الجاهلیة، عالیجناب محامد آداب مجدّت نصاب آقا میرزا محمد جعفر ابن مرحمت و غفران مآب آقا میرزا عبدالله وصی و نایب مناب شرعی خود گردانید اگر ایمی منزلت ستوده خصلت آقا محمد تقی ابن... در باب آنکه هرگاه جناب معظم معزی الیه بندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة لیبیک گفت ثلث اموال او را متروکات و منقولات و غیره که تفصیل آن در ورقه جداگانه ضبط شده و ثبت است، به دستیاری معمار درست اندیشه نیکورای به مصارف مسجدی که در آن محله واقع است و به سبب عوارض زمان قریب انهدام شده نمایند فی شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲۴...^۲».

۲. میرزا مهدی خان افشار، منشآت، ص ۲۹.

۱. سفرنامه پیترو دلواله، پیشین، ص ۲۰۱.

عزاداری کریمخان زند

همینکه کریمخان زند از مرگ شاه اسماعیل سوم آخرین پادشاه صفوی با خبر گردید «به سنت ایلی کلاه خود و سرداران زند را لجن مالید و سه روز تمام عزاداری کرد...»^۱.

عزاداری به مناسبت مرگ عباس میرزا

پس از انتشار خبر شهادت عباس میرزا، خاقان به برادرش اجازه دادند که رسوم عزاداری را انجام دهد:

«از علما و اعیان و شاهزادگان و بزرگان طبقه نوکر سه روز مرخص هستند و در دیوانخانه، تا روز سوم تعزیه داری را به عمل آورند و قاجاریه خودمان به همان طریق ایلیت رسوم تعزیه داری کنند، ترکمانها را هم خبر کنید آنها هم در عزای ما عزادار هستند و ایل ما محسوب می شوند... مجلس تعزیه داری عباس میرزا مردانه و زنانه در همانجا می بایست منعقد شود شاهزاده ها و شاهزاده خانمها در آنجا جمع باشند... در مجلس زیاده بر هزاران از خادمان حرم و خانواده سلطنت و بزرگان سرها برهنه کرده بودند بانگ ناله و آه به ماه می رسید مجلس زنانه که به این تفصیل باشد مجلس مردانه معلوم است چقدر گریانها باز، و کلاهها بر زمین افتاده بود اما حضرت خاقان... به رسم معمول دوازده شمعدان طلا را روشن کرده پیشاپیش کشیدند...»^۲.

مرگ فتحعلی شاه

در سفرنامه رضاقلی میرزا نواده فتحعلی شاه آخرین لحظات زندگی این مرد عیاش چنین توصیف شده است: «شعریه و آثار لرزه در وجود مبارک ملاحظه کردند. از سلام تشریف فرمای اندرون گشتند به گرمابه تشریف برده تنویر و تغسیل به عمل آورده بیرون آمدند طرف عصر احوال مبارکشان متغیر شده، آغا بهرام خواجه را مقرر فرمودند که نشسته بر او تکیه دادند و پای مبارک در دامن تاج الدوله گذاشتند ساعتی به این حال بودند بعد به

۱. کریمخان زند، ص ۲۶۹.

۲. تاریخ عضدی، پیشین، ص ۸۲.

تاج الدوله گفتند که روزگار من گذشت و شما هر یک فکر کار خود باشید و بارهنگ نباتی طلبیده و چند قاشق که میل فرمودند سر را به بالین نهاده روی مبارک را به قبله کرده در نهایت فصاحت به ذکر کلمه طیبه مشغول گشته بدرود تاج و تخت کرده عالم فانی را وداع و سلطنت باقی را اختیار نمودند...^۱»

تشییع جنازه فتحعلی شاه

روز چهارم بعد از وفات خاقان مرحوم اردوی سلطانی به قانون هنگام حیات خاقانی حرکت کردند از اصفهان و توپخانه در جلو... نعش خاقان مرحوم در تخت روان مرصع عقب حرم، رکن الدوله و امراء عقب تخت کشیکچی باشی با سایر شاهزادگان و لشکریان در تیپ سواره به آیین هرچه تمامتر به همین قسم منزل به منزل طی مسافت کرده تا ورود به معصومه قم نمودند، همگی شاهزادگان و امرای قاجار لباس سیاه پوشیده سینه را چاک کرده سرها برهنه، خاک بر سرکنان، پای بر خاک و گریبان چاک در جلوتخت می آمدند تا روضه مقدسه. در مکانی که در حیات، خاقان مغفور به جهت خود معین نموده و سنگ مرمر بسیار خوبی از اشعار دُرّبار خود نقر و حجاری نموده آن گوهر پاک را در آن عبا و خاک و تربت پاک سپرده و روی آن حضرت را نیز به تربت جناب خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء (ع) که در حیات خود خاقان مغفور به قدر یکصد من تبریز ذخیره کرده و جمع نموده پوشانیدند و در دخمه کردند.

سردخمه کردند سرخ و کبود تو گفستی که خاقان به گیتی نبود

مجلس سوگواری عمومی

پس از آنکه در شعبان ۱۳۱۲ هجری میرزای شیرازی پیشوای عالم تشیع درگذشت در تمام ممالک شیعه مذهب، مجالس تذکر بر پا می شود: «در تهران در جمیع مساجد و تکایا در تمام خانه های روحانیان معروف و در کوچه ها و بازارها مجلس سوگواری منعقد می گردد، روز سیم به امر دولت مجالس برجیده می شود، عموماً در مسجد شاه جمع

۱. سفرنامه رضافلی میرزا به کوشش اصغر فرمانفرمایان قاجار، ص ۲ به بعد. این سفرنامه را رضافلی میرزا با کمال تفصیل از سال ۱۲۵۰ قمری تا سه شنبه پنجم رمضان ۱۲۵۲ به رشته تحریر درآورده است.

می شوند. ناصرالدین شاه شخصاً به مسجد می آید و روحانیان را سرسلامت می گویند و به ایام سوگواری پایان می دهد و این اول بار است که ناصرالدین شاه به چنین کاری اقدام کرده، در یک مجلس عمومی مرکب از چند هزار خلق مختلف که در صحن و بام و مسجد ازدحام کرده اند شرکت می جوید.^۱»

تشییع جنازه حاجی ملاعلی کنی

به طوری که اعتمادالسلطنه می نویسد، چون حاجی ملاعلی درگذشت «... اهالی تهران از شهری، کندی و کسبه و علما و آخوندها معرکه کرده بودند حتی گبر و یهود و ارمنی هم دسته شده بودند عمامه حاجی را همین طور به دوش از شهر به حضرت عبدالعظیم بردند... معروف است حاجی مرحوم سه کرور نقد و ملک دارد، نوحه اهل شهر این بود.

رفتگی تو ز دنیا ای نایب پیغمبر
شد جای تو خالی در مسجد و منبر
نوحه کندی ها:

کندیان را خاک عالم بر سر است
این عزای نایب پیغمبر است
یهودی ها می گفتند:

واویلا صد واویلا
ستون دین ناپیدا

چهار روز د کاکین را بسته بودند، مثل ایام عاشورا دسته و سینه زن در کوچه ها می گردیدند. ختم را هم در مسجد مروی گذاشته بودند...^۲».

اگر حاجی ملاعلی کنی را با سه کرور ثروت با حاجی شیخ هادی نجم آبادی که مردی آزاده و روشنفکر بود (و از صحبت کردن با ناصرالدین شاه که پادشاهی فاسد و مستبد بود عار داشت) مقایسه کنید اختلاف بین آندو به خوبی آشکار می شود، اعتمادالسلطنه ضمن وقایع روز ۴ شوال ۱۳۱۱ می نویسد که شاه از «دم منزل شیخ هادی که عبور فرمودند شیخ را با شبکلاه و پوستین در روی خاک نشسته دیدند، همین قدر برخاست و تواضع کرد و سلامی نمود دیگر ابدأ اعتنائی نکرد، هر چه به او فرمودند جواب

۱. میرزا یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲. خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۵۹۵.

نداد...^۱».

تشییع جنازه مردی در فارس

یکی از نمایندگان سیاسی انگلیس در دربار ایران ضمن مسافرت در فارس در قصبه ای از تشییع جنازه یکی از بزرگان محل سخن می گوید و می نویسد: «... جلوتر از جنازه اسب شخص فوت شده، در حالی که فرش و لباس و کلاه و شمشیر وی بر روی اسب و شال و دستمال وی بر یال اسب انداخته شده بود، و بر روی پارچه ابریشمی بزرگی نام خدا و پیغمبر و علی نوشته شده بود، حرکت می کرد...^۲».

اعلام مرگ ناصرالدین شاه

«... اول کسی که مرگ شاه را اعلام نمود دکتر موللر بود، صدراعظم قدغن کرد به کسی اظهار ندارد، وقتی شاه کشته شد همه ملازمین درباری به طرفه العینی متفرق شدند فقط چند نفری از نوکران صدیق از جمله صدراعظم و کلیه اعضای خانواده وی برجای ماندند وقتی جسد را به تالار برلیان می آوردند همگی متفرق می شوند... جسد فانی متفرعن ترین پادشاهان جهان در خاک و خون وزیر برلیانهای بی شمار بر زمین انداخته شده بود، تنها صدراعظم مانند کودکی، های های می گریست و دکتر موللر بدون یک دستیار حتی بدون اینکه یک نفر از نوکرها آب روی دستش بریزد زخم را برای جلوگیری از ریزش خون مسدود می کرد چشم و چانه اش را که روی سینه افتاده بود می بسته و جسد را از روی زمین بروی تشک می کشیده است...^۳».

مجلس تذکر، پس از قتل میرزا رضا کرمانی

ناظم الاسلام نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد: «در دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۴ که چهل روز بعد از قتل میرزا رضا بود، در نزدیکی خانه حاج شیخ هادی، مرحوم نجم آبادی، آقا میرزا حسن کرمانی با آقا شیخ محمدعلی دزفولی که امروز به شغل عطاری

۱. همان کتاب، ص ۹۴۹.

۲. سفرنامه استودارت: ترجمه احمد توکلی، مجله ایران زمین، ج ۸، ص ۲۱۳.

۳. خاطرات کاسا کوفسکی، پیشین، ص ۷۵.

مشغول است... چهلم میرزا را گرفتند... طعام حاضرین این مجلس بادمجان بریان کرده و نان و نمک بود... در سایر بلاد ایران در خانه های مظلومین و غارت شدگان، و در دهات و قری که آتش ظلم دیوانیان آنها را محترق و معدوم کرده بود برای میرزا رضا طلب مغفرت کردند... سال میرزا را مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی گرفت که از امین الدوله دعوت نمود و در ساعت ۵ از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند شخص حاج شیخ هادی و امین الدوله و یکی از محارم حاج شیخ هادی طعام آن مجلس را خود حاج شیخ هادی مهیا نمود... و آن عبارت بود از یک چارک برنج و یک سیر روغن و دو سیر شیر و سه عدد نان پس از صرف غذا، حاضرین برای میرزا طلب مغفرت کردند. از نتایج این مجلس اقدام امین الدوله به افتتاح مدرسه رشدیّه و ترویج معارف و تکثیر مدارس و مکاتب بود.^۱»

تجلیل مردم از عباس آقا

پس از آنکه امین السلطان به ضرب گلوله عباس آقا از پای درآمد، قاتل اقدام به خودکشی کرد در جیب قاتل چهار کپسول استرکین و یک قطعه کاغذ یافت شد که روی آن نوشته شده بود: «عباس آقا صراف آذربایجانی عضوانجمن فدائی ملت شماره ۴۱».

براون می نویسد: «ابتدا در واقع از این جمله در صحنه مطبوعات ایران، هول و هراسی مقرون به اکراه ابراز گردید، ولی متعاقب آن بویژه هنگامی که قرارداد روس و انگلیس آفتابی شد مجرای احساسات توده قویاً در موضوع قتل، و عباس آقا تغییر یافت او را به نام وطن پرستی که جان خود را برای رهایی کشور از دست یک خائن فدا کرده تقدس و محترم داشتند، و روز چهلم مرگش گروهی انبوه از مردم به قبرش شتافته به یاد او احترامات و سخترانیهای در ستایش عمل او در جوار قبرش ادا نمودند و حق حرمت او را کاملاً به جا آوردند.»

.... روزنامه حبل المتین نوشت: «بلی هر کس که برای بقاء نوع و در راه حفظ وطن از جان گذشت و نقد عمر را فدای ملت و مشروطیت ساخت، سزد که زیاده بر این ملت از روح و جسدش پاس احترام منظور دارند و آیت رحمت ایزدش شمارند.»

راستی در این چهل روز طوری از اثر ضربت دلیرانه جوانمردی تغییری در مجاری امور مملکت حاصل شد که با چندین کرور پول و پنجاه هزار قشون جرار، احداث چنان تغییری ممکن نمی‌شد، قانون اساسی (مقصد متمم قانون اساسی است) به اتمام رسید، منافقین زاویه مقدسه را، یأس حاصل شد، نومیدانه به کنج کلبه خود خائناً خاسراً مراجعت کردند، تمام بلاد داخله قرین امن و امان شد، اعیان و امراء جنگی، مشروطیت خواه و خدمتگزار شدند به ایمان مغلظه سوگند یاد نمودند... پشت بدخواهان شکست، برای ملت روز یکشنبه مزبور را روز چله قرار دادند... اغلب دکاکین بسته و خلاق گروه گروه سوار و پیاده با گل و ریحان به سر قبر رفته طوری جمعیت صحرا را فرا گرفته بود که جای عبور نبود جمعیت به یکصد هزار نفر تخمین زده شد، تمام انجمنها و شاگردان مدارس دسته دسته می آمدند، چادرها بر پا کردند، چای و قهوه و سایر لوازم از همت وطنپرستان سبیل بود، دسته های سینه زن به ابیات جانگداز مترنم و رطب اللسان بودند، خطباء بلیغ اللسان و شعراء شیرین بیان، خطابه ها و قصاید غرا خوانده، خوانچه های شیرینی زیاده از حد شمار نثار شد مختصر چنان غیرتمندی از این ملت ظاهر شد که اسباب عبرت عالمیان گردید. بیت آخر قصیده مجد الواعظین این بود:

گفت تاریخ عزایش را به زاری خاوری کرد از ششول احیاء عالمی را آدمی^۱

آقای احمد پژوه ضمن بیان وقایع مربوط به تیرماه ۱۲۷۸ از مظالم و سیاه کاریهای محمدعلی شاه مطالبی می نویسد: از جمله می گوید: «از کارهای ننگین دیگر این روزها این بود که به دستور شاه گور عباس آقا کشنده اتابک و سید عبدالمجید و حاجی سید حسین نخستین کشته های راه آزادی را شکافته استخوان آنها را بیرون آوردند و دور ریختند.

نیز صنیع حضرت و همراهان مرتجع و مستبد او که به کلات تبعید شده بودند، به فرمان محمدعلی شاه باز خوانده شدند، و در شهرهای سر راه از طرف حکمرانان پیشواز شد و با اعزاز و اکرام به پایتخت آمد، شاه کالسکه دولتی با اسبان دم سرخ و یدک به پیشواز آنها فرستاد و چون به باغ شاه درآمدند از آنها نوازش و دلجویی کرد و آنها هم نزد دستگیر شدگان رفتند و تویخ ها و سرزنشها نمودند...»^۲.

حمل جنازه مردی گمنام و بینوا

فردریچاردز در سطور زیر حمل جنازه یکی از محرومترین افراد جامعه را توصیف می‌کند: «ساعت نه و نیم قاطری که در زیر اشعه گرم آفتاب به زحمت طی طریق می‌کند در میدان شاه دیده می‌شود در حالی که مرد مستی با ریش و سبیل حنا بسته با کمک یک پسر بچه جعبه ناصاف و بد ساختی از چوب سفید را بر روی آن نگاه داشته... هنگامی که از فاصله نزدیکتر به این منظره نظر افکنیم مشاهده می‌کنیم این جعبه تابوتی است که با کمال بی‌دقتی ساخته شده و درون آن جسدی جای دارد که با پارچه سفید چرکی پوشیده شده و با هر حرکت قاطر جسد نیز تکان می‌خورد.»^۱

عزاداری

سهیل کاشانی راه و رسم عزاداری را در کاشان چنین توصیف می‌کند: چون یکی از علما و اعیان را اجل در رسد فوراً یکی دو نفر برای اعلام به خلق به بام همان خانه فرستند و خود در تدارک تخته و تابوت شوند و مقریان به آوازی بلند و موحش مناجات کنان صلا زنند، فاصله دو ساعت جمعی از اعیان و اقران او حاضر شوند میت را در تابوتی و تابوت را در محفه که حمامیان آن محله حاضر کرده‌اند گذاردند و روی آن محفه را به شالهای ترمه و پارچه‌های نفیس مطرز کرده و با طوقهای عزا و چند خوانچه نان و حلوا که چند نفر جلو محفه سرگیرند و محفه را به غسل‌خانه آورند و غسل دهند و کفن کرده به خاک سپارند و به خانه آیند، آدمی به بازار فرستند و به آواز بلند گویند فلان شخص امروز مرحوم شده و ختم آن فردا در مدرسه شاه یا فلان مسجد است، معمولاً ختم زنانه در خانه متوفی برگزار می‌شود.

قبل از طلوع آفتاب پسر و برادر و کسان متوفی بیایند و مدرسه را سیاه‌پوش کنند، حجرات و محوطه مسجد را مفروش نمایند و قلیان و قهوه آماده کنند و قاریان خوش آواز بنشانند، مردم دسته دسته می‌آیند و عزادارها بر پا خیزند یکنفر ایستاده باشد که هر کس وارد شود بگوید «فاتحه» واردین بایستند و فاتحه بخوانند، شخص دیگر گلاب به آنها بدهد، واردین، به عزادارها بگویند آخرین مصیبت شما باشد، و بروند در یکی از حجرات

برای کشیدن قلیان و نوشیدن قهوه، علاوه بر اینها دسته‌دسته سینه‌زن و شاه‌حسینی بیایند و بروند و بنشینند تا نزدیک ظهر که روضه‌خوان به منبر می‌رود و پس از ذکر مصیبت از مردم می‌خواهد که فاتحه بخوانند پس از پایان مجلس صاحبان عزا، مدعوین را به خانه متوفی آورند، در این خانه که به طاقه شالها و گلدانهای الوان مزین شده به هریک از واردین یک جزو قرآن بدهند تا ضمن تلاوت با قهوه و قلیان رفع خستگی نماید، بعد ناهار را حاضر نمایند، چون ناهار را برچینند دسته‌ای می‌روند و دسته دیگر آیند و به همین منوال از مردم پذیرایی می‌کنند هنگام عصر یکی از علما می‌آید و بعد از صرف چای ختم را برمی‌چیند. در شب ششم نیز زنان و مردان به مزار متوفی می‌روند و فاتحه می‌خوانند و اگر متوفی در دخمه‌ای به امانت است او را با تشریفات به مشهد مقدس یا جای دیگر فرستند گاه بعضی پس از انجام مراسم کفن و دفن تا سه روز در خانه متوفی مراسم ختم را معمول می‌دارند تا روز سوم مرد محترمی ختم را برچیند. در ختم زنانه زنان منسوب به متوفی با لباسهای سیاه و نیلی به خانه صاحب عزا آیند و گریه و زاری سر دهند، زنان روضه‌خوان بر منبر عزا نشینند، زن و خواهر و دختر متوفی موهای سر بکنند و صورت و سینه خود را بخراشند و تا چند روز به این مراسم ادامه دهند و ظهر به مدعوین غذای مناسب دهند و لازمه تعارف و تکلف از میوه و مشروبات مرعی دارند...»^۱.

وصفی از گورستانهای زنان عزادار

به نظر فرد ریچاردز «... در ایران از باختر به خاور یعنی از کرمانشاه به تبریز و از شمال به جنوب یعنی از تبریز به کرمان گورستانها به طور غیرقابل وصفی ملال آور و مأیوس کننده می‌باشند، از این گورستانها به هیچ وجه مراقبت و مواظبتی نمی‌شود... در این محل عصرهای پنجشنبه و تمام روز جمعه زنان با حجاب به دعا خواندن و ناله و زاری کردن و قلیان کشیدن و نوشیدن فنجان‌های متعدد چای و گفتگو کردن اشتغال می‌ورزند... با نزدیک شدن یک تن فرنگی فوراً چادرها در اطراف بدن‌ها پیچیده می‌شود، صورتهای گرد پوشیده می‌شود و همه چیز مانند لاک‌پستی که سر را زیر لاک خود پنهان می‌کند ناپدید می‌گردد، تنها چیزی که می‌توان مشاهده کرد چشمی است که اطراف آنرا